

مجموعه اشعار تبری

# کِشْدَاکُ

www.tabarestan.info

شعبان زلیکانی (ملکلو ماؤندروانی)



تبرستان  
www.tabarestan.info

خالی خرمن

چندتا حُسنی بَلَدِه

حُسنی گَنَدِمِ تِیم.

گُرسِ تِیم و جو تِیم

سِوالِ سَر، چندتا گاله نوج بَزو

...

انتشارات شلفین

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۰-۳۴۶-۲

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تبرستان  
به نام خدا  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
www.tabarestan.info

## کنداک شعبان زلیکانی

---

انتشارات شلفین  
چاپ نخست - ۱۳۹۳ - ۱۰۰۰ نسخه

---

سرشناسه: زلیکانی، شعبان / ۱۳۳۹  
عنوان و نام پدیدآور: کنداک: مجموعه اشعار تبری / شعبان زلیکانی (گلکار مازندرانی)  
مشخصات نشر: ساری: شلفین، ۱۳۹۳  
مشخصات ظاهری: ۸۰ ص  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۰-۳۴۶-۲  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
عنوان دیگر: مجموعه اشعار تبری  
موضوع: شعر مازندرانی - قرن ۱۴  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳۸ ز ۲۴۳ م / PIR۲۲۶۹  
رده‌بندی دیوبی: ۴۱ / ۹ فا ۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۱۱۷۲۳  
لیتوگرافی و چاپ: مجتمع چاپ افست زارع - ساری

---

مازندران - ساری. تلفن: ۰۹۱۱ ۲۵۶ ۵۶۷۰  
Email: shelfin\_sari@yahoo.com

تبرستان  
www.tabarestan.info  
کِنْدَاکِ  
مجموعه اشعار تبری

شعبان زلیکانی

(گلکارِ مازندرانی)

انتشارات شلفین

تبرستان

به فرموده‌ی شیرین سخن شیراز:

www.tabarestan.info

خنده و گریه عَشاق ز جایی دیگر است

می‌سرایم به شب و وقتِ سحر می‌مویم

## گفتاری در آغاز

اگرچه دیربست که انسان مدرن در قالب «انسان ابزار» مشابه یک موجود افسانه‌ای، قادر است با دست‌هایش کوه‌های بزرگ را جابجا کند. با قدم‌هایش از سرعت صوت پیشی بگیرد، با بال‌هایش تا کرات دور پرواز کند و با چشم‌هایش فراسوی آسمان رابینند. ولی با این همه، یکی از عوارض حاصل از تجدد مقتدرانه، گرفتار شدن انسان امروز در چنبره‌ی یک حرمان افزاینده است که در کنار انواع بیماری‌های مدرن و مشکلات دیگر، او را به سمت یک نیهیلیسم لاعلاج سوق می‌دهد. به گونه‌ای که خودکشی در پشت چراغ قرمز یا در صف سهمیه‌ی مواد مورد نیاز، یا مقابل پذیرش بیمارستان‌ها و ... از امور عادی این عصر است. انسان مدرن در چنگال فردیتی گرفتار آمده که شخصیت مجازی او در اینترنت، او را در اطاقی آینه در آینه و لبریز از ابهام و اوهام محبوس کرده است. و او بی‌آنکه بداند چرا مجبور است خود را برای میلیون‌ها هم‌نوع ناشناس، طوری عریان کند که نه فاصله‌ی نوری‌اش از دیگران موجب دوری‌اش می‌شود و نه اسم مستعار برای او ایمنی می‌آورد. حتی در وادی هنر مدرن هم دستاویزش تنها محدود به اعتراض و فریاد شد. و تکیه‌گاهی مثل غزل (پست مدرن) که خود در ذاتش مبتلا به پارادوکس است تنها او را به سوی خشم و فریاد، شیشه

## ۶ ♦ مجموعه اشعار تبری

شکستن و شیشه کشیدن می‌کشاند، بی‌آنکه مرهمی برای زخم‌هایش باشد. در چنین اوضاعی رود جاری و زلال فرهنگ عامه در هر منطقه برای مردم آن منطقه، غنیمی است بی‌دریغ. فرصتی برای رهایی از چنگال صُلب و صعب‌همای آهن و پولادین شهرهای مدرن که با گوش جان سپردن به نوای دلنشین بلبل و توکا حاصل می‌شود، دفتر صمیمی شعر حاضر نیز یکی از شاخه‌های همین رود زلالی است که سرچشمه‌ی آن، فرهنگ غنی بجا مانده از پدران و مادران عزیز ماست. چراکه زادگاه شعر و شاعر این دفتر، زیبایی‌های بهشتی روی دامنه‌ی البرز است. سرزمینی که سایه‌بهار درختان سر به فلک کشیده‌ی راش و ممرز و افرایش، یادآور دورانی است که در کتب درسی از آن به عنوان زیستگاه آغازین آدمیان یاد می‌شود. فرهنگ بجا مانده در خاستگاه آغاز بالندگی آدمیت، بی‌تردید می‌تواند پیام‌آور آرامش برای انسان‌های خسته‌ی این ایام باشد. به خصوص که شاعر این مجموعه، تمامیت هنر خود رازیه خوار خوان عبادت پدری می‌داند که همواره دل به سیر و سلوک و ریاضت داشته: «پدرم از طلوع فجر تا صلوات قائم تاب آفتاب ظهر، بی‌وقفه کار می‌کرد و زمین را برای کشت آماده می‌ساخت. هنگام ظهر به جای سفره‌ی نان، سجاده‌اش را روی خاک پهن می‌کرد. حاصل آن ایام پربرکت، همین ایمان استوار است که در جان من افراشته شده تا قامت من با گذراندن چند واحد دانشگاهی، با بی‌هدفی روزمرگی نشکند.» آقای زلیکانی، شاعر و نویسنده ایست که خود علاوه بر اینکه مدال عزتمند برادر شهیدش را بر سینه دارد، با هدف خدمت و ادای دین به ساحت مقدس شهدا، سه جلد کتاب با عناوین، کوله پستی ات جامانده، ردّ خیس اشک و

## کِنْدَاک ♦ ۷

مجموعه آثار و مقالات (گفته‌ها و ناگفته‌ها) رادر خاطر مردمان این سامان ماندگار کرده است. علاوه بر آثار یاد شده، چاپ مجموعه‌ی داستانی با عنوان صبح آفتابی در سال ۱۳۸۰ و مجموعه اشعار تبری در سال ۱۳۹۰ با عنوان زلال یار، گواه تلاشی است که به یادگار گذاشته‌اند. ایشان به اعتبار غناء و پربراری فرهنگ عامه‌ی دیار همیشه سبز و رسیدن به این باور قلبی که انتقال آن با زبان مازندرانی در جهت تظییب روابط جامعه و تقویت پیوند اجتماعی تأثیرگذارتر است، تصمیم به انتشار این دل‌برآمده‌ها گرفت. امید که انتشار مجموعه اشعار مازندرانی «کِنْدَاک»، آغازی باشد برای احداث یک راه. راهی به سوی بهره‌مندی بیشتر از داشته‌های معنوی و مادی خودمان. راهی به سوی رها شدن از دام غیر و غیرزدگی که مرغ همسایه غاز نیست. شایسه است دست در گردن خویش اندازیم و خود را در آغوش گیریم تا سرآغازی باشد برای حضور صاحبان ذوق این دیار بر سر سفره‌ی معرفت اسلاف فرهیخته‌ی ما:

چِکِلِ تِه دِلِ سر چند تا ستاره      اسفهد مرزبان تِه یادگار  
وِنِه حرف و سخن دنیار مَشْتِه      بَنوِشْتِن، بَهشْتِن چندِ خواره

باسیل واش می‌نویسد: «اگر ندانیم به کجا می‌رویم چگونه می‌توان امید داشت که به مقصود خواهیم رسید». براستی چرا نباید کتاب مرزبان‌نامه، آن‌گونه که باید چاپ و در اختیار مردمان علاقه‌مند به زبان تبری قرار بگیرد. و سرنوشت نیکی نومه، به تمامی نسل‌ها شناسانده شود. امروز لازم است بدانیم، آسمان ادب این استان زرخیز، از شرق تا غرب، صدها شاعر و نویسنده‌ی نامور که توانا‌تر از مرزبان بزرگ هستند را در خود دارد. ادیبان

## ۸ ♦ مجموعه اشعار تبری

صاحب ذوقی که علاوه بر تجربه‌ی مرزبان‌ها، از تجارب بزرگان بعد از مرزبان نیز در کارنامه‌ی دانش‌اندوزی خود اندوخته‌های فراوانی دارند. با آرزوی روی آوردن اهل ادب دیار همیشه سبز، به دریای ژرف و موج فرهنگ عامه‌ی سرزمین باستانی خود با هدف مقدس شناساندن معرفتی که یادگار ماندگار گذشتگان پرافتخار ماست.

سید محمدعلی کاظمی (شروین)

تاریخ ۱۳۹۳/۹/۷ - ساری

www.tabarestan.info

## نوبهار

نوبهار، آ نوبهار، چله بزوئی دارِ تن  
سو دِنه تِه سز سزی، عاشق بیقرارِ تن  
بوئشین مجنون و لیلای، تِه خاطر وا و میا  
بنویسی وارِش، گپه بوارِ بوارِ تن  
نال بنِ دارِ بهیّه، تازه عروسِ ام سیره  
تتی بال دپیته کوچ کوچی حصارِ تن  
ویشه و توشه و م، ناز دنی و غمزه دنی  
پاشی و توشه و عطره دلِ غوارِ تن  
تِه دل و تِه دردِ دل، غوزه بووئه و ابو  
دپوشه گل ، نوجمه شه چله ی نخارِ تن  
ام را پیش شونه و فردا وونه امر و امه  
ولگ ره وا کانه تِه و، راپ راپه ی چنارِ تن  
تِه انی تا بوئشه، خاک خِدا نونِ نشون  
بینج بو پر بووئه، وجینِ تن و جارِ تن  
آبهار، ننی مگه دنیا ! یخ او بووئه؟  
گل بو جا بهیره چش چش انتظارِ تن؟

## ۱۰ ♦ مجموعه اشعار تبری

تِه خاطرِ بلبَلِ تِک، سَرِ دِنِه شِه گرمِ سِرُوش  
عاشقی نوجِ بَزِنِه، دِهینِ هِداریِ تِن  
آبهار، باهورِ آمِه خنده‌یِ را کامینِ وَرِه  
برمه‌یِ ریشه نَیچِه، دِلِ غاصّه دارِ تِن

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

---

## ترجمه‌ی شعر نوبهار

بهار تازه. ای بهار تازه، بر تن درخت‌ها، شاخه زده‌ای.  
 سرسبزی تو، به اندام عاشق بی‌قرار روشنایی می بخشد  
 به خاطر تو، لیلی و مجنون ابر و باد می‌شوند.  
 تا تو سخن باران را بر تن باریدن و باریدانه بنویسی.  
 درخت پرشکوفه‌ی حیاط، تازه عروس خانه‌ی ما شده.  
 دست گل‌ها، در کوچه کوچه‌های ما بر تن دیوارها پیچید.  
 برای بنفشه‌هایی که در جنگل می‌رویند، ناز و کرشمه می‌دهی.  
 عطر گل بنفشه را بر روی دل غبار گرفته‌ی ما می‌پاشی.  
 دل تو با دردش، غنچه می‌شوند و باز می‌شوند.  
 گل، بر تن شاخه‌های بیمارخودش، پیراهن تازه‌ای می‌پوشاند.  
 راه ما ادامه دارد و فردای ما می‌شود امروز ما.  
 باد ملایم تو، برگ‌های درختان چنارِ مسیری که می‌رویم را هم شکوفا  
 می‌کنند.  
 تو می‌آیی تا خاک خدا نشانه‌ی نان نان بگیری.  
 عطرِ برنج، تمام وجود وجین (کارِ چیدن علف‌های هرز) و تلاش‌هایی  
 که برای به بار نشستن آن صورت می‌گیرد، را فرا می‌گیرد.  
 آی بهار نو، مگر نمی‌آیی تا یخ دنیا آب شود و همه جا را مهربانی دربر  
 بگیری؟

## ۱۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

بوی گل، بر تن چشم‌های منتظر، جایی برای خودش پیدا کند؟  
بلبل به خاطر تو با زبان گویای خودش، آواز گرمی را برای خواندن  
آغاز می‌کند.

تا جایی که عاشقی و مهربانی بر تن زندگی جوانه بزند.  
آی بهار تازه، به ما بگو مسیر خندیدن، از کدام دیوار می‌گذرد.  
تا ریشه‌های گریه، بر تن دل غصه‌دار ما نیپچه.

www.tabarestan.info



آشنایی با چند کلمه در شعر نوبهار

- چله = شاخه.

- نال بن = حیاط منزل.

- دپته = پیچید.

- نوجمه = پیراهن نو.

- ولگ = برگ.

- تک = دهان. زبان.

- برمه = گریه.

حضرت علی (ع)

تبرستان  
www.tabarestan.info

مِینم اَمِشُو گِدا وومبِه تِه دَر سَر  
نِه ای دَر سَر، رها وومبِه تِه دَر سَر  
شِه دومبِه خاکیمه، تِه ماهِ تابون  
به ای را، خاکِ را وومبِه تِه دَر سَر  
تِه نِشنا مه کِلامِ ره، من رِضامه  
مِره هارشی، رِضا وومبِه تِه دَر سَر  
زِوون مه عینِ کَوِتر، زنده پَر پَر  
تِه داری دوم، فدا وومبِه تِه دَر سَر  
خووشِ دوندی، مه دِلِ خوانه بِنالم  
قِناری وه صدا وومبِه تِه دَر سَر  
تِره وِتگِ دِمبِه با پِلکِ دَوِسته  
اسیرِ بی پنا وومبِه تِه دَر سَر  
زَمون تیهون و من اون خاکِ وگرده  
فقیرِ تِه دعا وومبِه تِه دَر سَر  
زِرو دَر سَر، فقط باهورِ علیمه  
فنا وومبِه، فنا وومبِه تِه دَر سَر

ترجمه‌ی غزل حضرت علی (ع)

من هم امشب، گدای درِ خانه‌ات می‌شوم.  
اگر نیایی، کنار دروازه ات خودم را رها می‌کنم.  
خودم می‌دانم که خاکستری بیش نیستم. اما تو مثل آن مهتاب تابان  
هستی.

تبرستان  
www.tabarestan.info

اگر بیایی کنار درمنزل خودت، خاک راه تو می‌شوم.  
به حرف‌هایم گوش ندهی، من راضی هستم.  
بیایی کنار دروازه‌ات و نگاهم کنی من راضی هستم.  
زبان من مانند کبوتر پر پر می‌زند.  
تو اگر دامی برای من پهن کنی، کنار دروازه‌ات خودم را فدا می‌کنم.  
خودت خوب می‌دانی که دلم می‌خواهد ناله کنم.  
کنار دروازه‌ات، برای فناری، صدا می‌شوم.  
ترا صدا می‌می‌زنم با چشم‌هایی که از شدت فراغ تو بسته‌اند.  
کنار دروازه ات، مثل اسیر بی‌پناه می‌شوم.  
زمانه مثل طوفان هست و من هم مثل گرد و غبار.  
کنار دروازه‌ات، فقیر یک کلمه دعای تو می‌شوم.  
کنار دروازه‌ی خانه‌ات نیا، فقط بگو که من علی (ع) هستم.  
کنار دروازه‌ات، فنا می‌شوم. باز هم فنا می‌شوم.

## کِنْدَاکْ ♦ ۱۵

آشنایی با چند کلمه در غزل حضرت علی (ع)

- اَمَشُو = امشب.

- دَوْمَبِه = می‌دانم.

- بَه‌ای رَا (بِی) = راه بیایی. کنار بیایی.

- رِضا = راضی. رضایت.

- دَوْم = دام.

- تِیْهون = طوفان.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

برمه سما

(تقدیم به استاد محمدعلی کاظمی «شروین»)

تبرستان

www.tabarestan.info

تِه کِنارِ هِنِشْتِمِه بِلِیلِ جُورِ صِدا زوئی  
سردی کهنه‌ی دله، گلِ چپِ چپا زوئی  
گپِ رَسَم و راه بی و، بایزید و آ بو سعید  
من بیمو، خرابِ راه و تِه خداخدا زوئی  
شو اِ دلِ زوزه زوئه، صیوی ره ونگ و وا زوئی  
فِرْدایِ آفتابِ دل، ذوقِ بهارِ ما زوئی  
تِه بهی ماهِ تموم و شیه و داشتی سَخِنَا  
تیناری سازِ دِلِ تِمومِ آدما زوئی  
تَش و او برارِ بهینه، دیمه من جانِ رُجا  
تاریکی ره تَش کَشی، روره ونه رُجا زوئی  
من اسیرِ بیمه میونِ دَحین، دنی بی یِن  
نالهی حقیقت، چه دَنیه شیه جا زوئی  
نومِ شروین ره نویشتی، آسمونِ دِلِ تن  
چِکِیلِ قایمِ دِلِ و، گپِ آشینا زوئی

شو شِه دِلَه دانه سو، روشنی تِه کلامِ جِه  
دِلِ تَش هائیتِه رِه، نَرَمِ کلامِ وا زوئی  
دِلِ هوسِ کارده پَر هایرِه، هاکنه برمه سِما  
آسری دِلَه چَشِ وا رِشِ جِه جِلا زوئی  
تِه بیو تِه دلِ بیو، بهشتِ میوه و مسیح  
دَم به دَمِ عینِ مسیح، حسینِ حسین، دِوا زوئی

تبرستان

www.tabarestan.info

ترجمه شعر برمه سما

کنارت نشستم، تو مثل بلبل، سخن می گفتی.  
به دلم که سرمای کهنه‌ای روی آن نشسته بود، گل پامچال هدیه کردی.  
سخن رسم و راه الهی بود و گفتن درباره‌ی بایزید بسطامی و ابوسعید  
ابی‌الخیر. (دوعارف نامی ایران)  
من بودم و راه خرابه‌ای که پیش رویم بود و تو خدا را فریاد می‌زدی.  
دل شب زوزه می‌کشید و تو صبح را با تمام وجودت صدا می‌زدی.  
به دل آفتابی که قرار بود فردا بیاید، شوق و ذوق فصل بهار  
می‌بخشیدی.  
تو مثل ماه تمام شدی و برای خودت حرف‌های ناگفته‌ی زیادی  
داشتی.  
به تنهایی، آهنگ آرام‌بخشی را برای دل تمام مردمان دنیا می‌نواختی.  
آتش و آب با هم برادر شدند، من با چشمان خودم می‌دیدم ای  
ستاره‌ی صبح.  
تاریکی را به آتش می‌کشیدی و بر چهره‌اش، ستاره‌ی (رُجا) روشنایی  
صبح را می‌کاشتی.  
من اسیر بودم میان اندیشه‌ی بودن یا نبودن خودم.  
تو فریاد حقیقتی را بر زبان داشتی که چرا در جایی که باید باشد نیست.  
کلمه‌ی شروین را به نام خودت روی دل آسمان می‌نوشتی.

## کِنْدَاکَ ♦ ۱۹

برای دل کوه صخره‌ای و استوار و محکم، حرف‌های باور کردنی و آشنایی می‌زدی.

شب، به دل خودش با روشنایی سخنان تو، روشنایی می‌بخشیدی.

دل آتش گرفته را، با کلام نرم خودت خنکا می‌بخشیدی.

دل، هوس می‌کرد پر داشته باشد و پرواز کند و رقص گریه را آغاز کند.

تو به اشک‌های دل خودت، با باران اشک چشم‌هایت، زلالی می‌بخشیدی.

تو بودی و دل تو بود و میوه‌ی بهشتی و عیسای مسیح.

با دمی مثل مثل مسیح، فریاد برمی‌آوردی که دواي دردِ بشر، راه امام حسین (ع) است.



آشنایی با چند کلمه در شعر برمه سِما

- برمه سِما = رقص گریه.

- بِلِیلِ جور = مثل بلبل.

- دیمه = می‌دیدم.

- قایم = محکم.

## پاپلی

صیوی تن چه نخاره پاپلی  
آسیمون، تیره و تاره پاپلی  
آتا بال بزین مه چش هارشیه تیره  
خل وقت هسته ویشاره پاپلی  
ته که ته ورد زوون، عاشقیه  
دهین درد دچاره پاپلی  
باهوریم یا ناهوریم شیه سرشیوی  
گپ و گو، غاصه‌ی باره پاپلی  
عاشقی سروده باریم ذوق وم  
زرد دیم آخر کاره پاپلی  
دله خاش دارنه ام نوم بهار  
رانکت پر غواره پاپلی  
پاپلی ته بال بزوئن دل مار  
گل، ته رو وستیه بواری پاپلی  
بال بزوئن ته د روزم نونه  
ته د روزم پر باره پاپلی

پاپلی، دِنیا ره شِه نروشنی؟  
ناهو دِنیا، تتی جاره پاپلی  
آم خنده توم نھی، برمه انه  
گونه رسم روزگاره پاپلی.

## ترجمه‌ی غزل پایلی

صبح ما چرا بیمار و رنجور است، پروانه؟  
آسمان چرا این قدر تیره تار است، پروانه؟  
یک بار دیگر پرواز کن تا چشمم تو را نگاه کند.  
زمان زیادی می‌گذرد که بیدار است و از خواب، خبری نیست.  
تو که ورد زبانت سخن عاشقی است.  
چرا بودن ما اینقدر، دچار درد و گرفتاری است؟  
ما در باره سرنوشت خود حرفی بزنیم یا نزنیم؟  
گفتگو، سرشار از غم و اندوه است، پروانه.  
شعر عاشقی را با شوق و ذوق می‌سراییم.  
پایان کار، همه چیز زرود پژمرده است، پروانه.  
بهار، دل ما را با نام خودش، خوش نگه می‌دارد.  
هنوز راه نیفتاده، همه جا پر از گرد و غبار است، پروانه.  
پروانه، وقتی که بال می‌زنی دل ما آرام می‌گیرد.  
گل، برای دیدن چهره‌ی تو گریان می‌شود، پروانه.  
عمر بال زدن‌های تو، دو روز هم نمی‌شود.  
اما همین دوروز، پربار است، پروانه.  
پروانه، دنیای خودت را نمی‌فروشی؟  
نگو دنیا، بگو دشت گل و زیبایی، پروانه.

خنده‌ی ما هنوز تمام نشده گریه به سراغمان می‌آید.  
می‌گویند رسم روزگار همین است و بس، پروانه.



تبرستان  
www.tabarestan.info

آشنایی با چند کلمه در شعر پاپلی

- نِخار = بیمار. رنجور.
- ویشار = بیدار.
- را نِکیت = راه نیفتاده.
- دِلِ مار = آرامش دل (مایه‌ی آرامش دل).

### چه نوو

دل تِه هِمرا دَووئِه، مِه دل تِه همرا چه نوو  
عاشقی نوج بَزنه دل نوو رسوا چه نوو  
هه‌ای پَلی دَووئِم، غریبی زوز بَزنه  
دَسْت و دِل آتا بَوون، بَووان اشنا چه نوو  
آتا دَسْتِه چلچلا زمستون و رَف دِلِه  
بَووشِن مِهْمون تِه طاقچه و کِندا چه نوو  
آتا عاشق دَوو دنیای دِلِه غَلیمتِه  
همون آتا اِم شِه دِلِه هاده تِمشا چه نوو  
چه ونه اینتی بوئِه دُر دُر وَر دَوسته بو  
چپ چپا خنده بئه، در بَووئِه و اچه نوو  
بِهیه دِل دیگه غلوال و صوی چش نَزوئِه  
خوندش روجا به ا، سو بَوو پیدا چه نوو  
هَسنی لیلی و مجنون بهیه جان بلا  
رُکَّ دنیا بَووشِن مجنون و لیلای چه نوو  
سو دَوو خانِه و دل اِسْتِیل لوت بو، عَجبه  
سِرِه تی تی دار و سو بَوو لَمپا چه نوو

تِه میرام عزیز بوشیه، زنده بوئه مه رسم و را  
هه‌ای ره رلو نزنیم، دل بوئه وا چه نوو  
گوش ام پر هسته هنتا عاشیقی کورگره  
دل بنال بوئه بلبل اندا چه نوو  
گل ور هنیشتن و غوزه‌ی جور وا بهین  
اتا گل چشِ دله، بوئه صد تا چه نوو  
کله ره نشکنیم و جیب پله آغوز نی یلیم  
همون اول بوئه گپ امه استا چه نوو

ترجمه شعر چه نوو

دل من همراه تو باشد و دل تو همراه من چرا نشود.  
عاشقی جوانه بزند و دل، رسوا نشود چرا نشود.  
کنار همدیگر باشیم و غربت، زوزه نکشد و آزارمان ندهد.  
دست‌ها و دل‌هایمان یکی شوند و با هم آشنا شوند چرا نشود.  
یک گروه پرستو، در دل زمستان و برف انبوه.  
مهمان درب و طاقچه‌ی منزل تو شوند چرا نشود.  
در این دنیای آلوده، حتی یک نفر عاشق باشد، نعمتی است.  
همان یک نفر هم قلب پاک خودش را به نمایش بگذارد چرا نشود.  
چرا باید اینگونه باشد، تمام اطراف ما بسته و محصور باقی بماند.  
لب‌های گل پامچال، به خنده باز شده، درهای دنیا هم به روی ما باز  
شود، چرا نشود.  
دل ما دیگر شبیه غربیل پر از روزنه شده و صبح هنوز چشم نگشود.  
صدای آواز رُجا، (ستاره نورانی صبح) به گوش برسد و روشنایی پیدا  
شود، چرا نشود.  
افسانه‌ی لیلی و مجنون، بلای جان ما شده.  
تمام مردم دنیا، لیلی و مجنون همدیگر بشوند، چرا نشود.  
منزل، روشنایی داشته باشد ولی دل، شبیه مرداب گل آلوده باشد؟  
منزل، پر از گل باشد و چراغ خانه (لامپا) برای همیشه روشن باشد،  
چرا نشود.  
مرام و عقیده‌ی تو عزیز باشد، مرام و عقیده‌ی من هم زنده باشد.

## کِنْدَاک ♦ ۲۷

به همدیگر طعنه نزنیم و دل‌های تمامی ما یکی باشد، چرا نشود.  
گوش ما همچنان پراست از زمزمه‌ی دشمنی با عشق و محبت.  
دل ما هم آواز مهربانی سر دهد، به اندازه‌ای که بلبل می‌خواند، چرا نشود.  
کنار گل نشستن و مثل غنچه‌ای شکوفا شدن.  
یک گل در چشم‌های ما تبدیل بشود به صد تا گل، چرا نشود.  
سر همدیگر رانشکنیم و در جیب همدیگر به قصد دلداری بی‌معنی  
گردو نگذاریم. (کنایه از ضرب‌المثل معروف مازندرانی است: کله ره  
نَشکِنیم و جیب پله آغوز نی یلیم).  
از همان ابتدا، شخصیتی کاردان و دنیا دیده و فهیم، استاد و راهنمای ما  
بشود، چرا نشود.

## ۲۸ ♦ مجموعه اشعار تبری

آشنایی با چند کلمه در غزل چه نو

- چه نوو = چرا نشود.

- نوج = جوانه.

- ههای پَلی - کنار هم

- کَندا = محل ورودی در اتاق منزل.

- غلیمت = دارای ارزش، از هیچ چیز نداشتن بهتر بودن.

- چپ چپا = گل زیبای پامچال که پا به پای بنفشه می‌روید.

- غلوال = غربیل که برای الک کردن به کار گرفته می‌شود.

- هُسنی = افسانه. (هُسینی هم گفته می‌شود).

- رُکِّ دنیا = کل دنیا.

- هتتا = هنوز، همچنان.

- اَندا = اندازه.

- غوزه = غنچه.

- آغوز = گردو

## خالی خَرْمِن

خالی خَرْمِن  
چَن تا هُسنی بلده  
هُسنی گندیم تیم،  
گُرس تیم و جوا تیم  
سِوالِ سَر  
چَن تا گاله نوج بزو  
دیم رو  
سِیس تلی،  
بندِواش و کنگلی  
خنده زَنه ویشه ره  
خَلِ ساله، خَلِ سال ...

## ۳۰ ♦ مجموعه اشعار تبری

### ترجمه شعر خالی خرمن

خرمنِ خالی  
چند افسانه را می‌شناسد  
افسانه دانه‌های گندم  
دانه‌های ارزن و جو  
روی پیشانی‌اش  
چند درختچه‌ی خار جوانه زده است  
روی صورتش  
علف‌های هرز و پر از خار «بندِ و اش و کنگر»  
به جنگل می‌خندند  
سال‌های زیادی است. سال‌های زیادی ....



### آشنایی با چند کلمه در شعر خالی خرمن

- سوال = پیشانی.
- گاله = درختچه‌های کوچک خار و بی‌ارزش.
- دیم = صورت.
- سیس تلی = نوعی خار که بسیار آزاردهنده است.
- بندِ و اش و کنگلی = نام دو علف هرز.

خنده

تیره داشته بيم آگه، دل بيه مشتِ قرار  
تک بيه گل جه برار، چه زمستون چه بهار  
آسمون مملل رو نمونه تارميا  
سيوهی جم گاگذار، وارشم کانه فرار  
ميوهی داربوئی و باغبونم بوئه دل  
چش سوسو اقسام، نيه دنيا غم بار  
خارخارک هارشی آگه، آمه دور و آمه ور  
سر دنی زارره آمه، غم ياره غم يار  
تلاوتگ وتگ ننه چه، تن اسير خونشه  
رُجا جم ننه خور، صوایی زنده زینار  
ته دووئی ذره رُوش، کوه چشمه‌ی زلال  
دریوی «کبیر» دل، انه تا دل کنار  
ته کاجه صوایی و، سُرِد چلچلا کاجه  
آفتابم را انه تا بوو ته لینگ غوار  
دله یارنی زفیره، زوونم هی تجنه  
ته کاره خنده فقط، صوی ره هادی وصار

## ۳۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

صد هزار دارِ کِنار، قَد نِدارنه چِه شِشار  
اونجه ته رَج بی هلی، شونه تا ماه هِداری  
شونه روز باز اینه شو، شوی دست اِسبِه عَصا  
کیه چَرنه اَمه نوج؟ پَرسیشه هی اَمه کار  
هستمی رها همه، اوندون اَسری دله  
تیم هادیم هی شِه خیال، خندوئه حاصل  
تِه به ای یا که نه ای، دل هِداریکانده شوره  
بسازیم نوم تیره. شه دل شیرین اِنار ...

### ترجمه شعر خنده

اگر تو را داشتیم، دل ما سرشار از آرامش بود.  
هم در زمستان و هم در فصل بهار، دهان ما، با گل احساس برادری  
می کرد.  
ابر تیره و تار، به دیار آسمان لطیف و زیبا نمی آمد.  
گاه گاهی باران هم از ابرهای تیره فرار می کند و به سمت زمین نمی آید.  
تو اگر میوهی درختان باغ ما باشی و باغبان تو هم دل ما باشد.  
به روشنایی چشم‌ها سوگند، دنیا هیچ غم و اندوهی ندارد.  
در سپیده دم، آواز خروس چرا نمی آید.  
از رُجا (ستاره درخشان صبح) خبری نیست و صبح، گریه و زاری  
می کند.  
تو اگر باشی، چشمه زلال، از کوه بزرگ، سرازیر می شود.  
دل اقیانوس کبیر هم خودش را به کنار دل ما می رساند.  
تو کجا و صبح کجا و آواز چلچله‌ها کجا.  
آفتاب هم راه می افتد تا غبار پاهای تو شود.  
با نبود خودت، دل آدم را به درد می آوری و زبان هم بی اختیار سخن  
می گوید.  
خنده، فقط کار توست که صبح ما را نرم و لطیف و بدون ناخالصی  
بسازی.

## ۳۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

کنار هزاران درخت بلند، چرا درخت شمشاد، کوتاه باقی می ماند؟  
آنجا که تو قدم می گذاری، درخت شمشاد هم خودش را به ماه  
می رساند.

روزها می روند و شبها می رسند. شب، عصای سفیدی را در دست  
خودش دارد.

چه کسانی جوانه های مارا می چرند؟ پرسشی است که از خودمان  
می پرسیم.

همه ما در مردابی که حاصل اشک چشمانمان هست، رها شده ایم.  
در خیالمان، بذر می کاریم و به خود می گوئیم حاصل آن خنده خواهد  
بود.

تو چه بیایی چه نیایی، دل ما از دل شب خواهد گذشت.  
با این حال، نام تو را انار شیرین دل خودمان می سازیم. (ضرب المثل  
مازندرانی: شِه دِگِه شیرین انار نزن.)

آشنایی با چند کلمه از غزل خنده

- مَشْت = پُر، سرشار.
- مَلَمَل رو = چهره‌ای لطیف، صورتی صاف و نرم.
- گَا گُدار = گاه‌گاهی، برخی اوقات.
- تِلَاوتَنگ = سپیده دم، خروس خوان صبح. (تِلَا- خروس)
- رُجَا = ستاره‌ی درخشان صبح. (منظور سیاره زهره است)
- زینار (زِنار) = گریه و زاری، بی‌قراری بی‌حد و اندازه.
- سُرُد = سرود، آواز.
- غَوَار = گرد و غبار
- زِفیره = فریادی که حاصل درد سنگین و غیرقابل تحمل است. به لرزش شدید هم گفته می‌شود.
- وَصَار = ملایم، نرم. (معمولاً به آب یا شیر یا هر مایعاتی که نه گرم و نه سرد باشد اطلاق می‌گردد)
- شِشَار = درخت شمشاد جنگلی.
- رَج = جای پا.
- هِدَار = دیار، سمت.
- چَرَنه = می‌چرد. (چریدن)
- اَوَندُون = آب بندان، مرداب.
- تِیم = بذر.

عشق

کوچه ره مجمبه ته خیال و  
چشه ورمه آسمون ته بال و  
تس دینا امه نازک دل  
بسوزم کلین بوم ته حال و  
میا اسری ته رو و م جوشنه  
ته گال رو، ته قشنگ گال و  
آتا دم روره بهیر مه روبرو  
دل و چش فدا بون ته خال و  
ته خووش هستی ته اسمم خو و شه  
بوئیم اسیر ته مجال و  
کوچه ره مجمبه ته خیال و  
شیل بوئیم ته سیر، ته نال و  
مه چش مجیک رو هینیش بخون  
سوره هادم ته بنال و  
نوم ته عشقه، عاشقی ره خوندنی  
پر هارم ته خوندش زلال و

## ترجمه‌ی غزل عشق

کوچه را زیر پا می‌گذارم برای خیال تو.  
چشم‌هایم را به آسمان می‌برم برای تماشای بال‌های تو.  
آتش دنیا کجا و دل نازک ما کجا.  
بسوزم، خاکستر شوم برای احوال تو.  
اشک‌های ابر، به خاطر چهره‌ی تو می‌جوشند.  
برای تو که روی چون گل داری و زیبا هستی.  
برای یک بار هم که شده در مقابل من، چهره‌ات را باز کن.  
تا دلم و چشم‌هایم فدای خال روی تو شوند.  
تو زیبا هستی و اسم تو هم زیباست.  
دوست دارم اسیر فرصتی شوم که برای دیدن خودت، به من می‌دهی.  
کوچه را زیر پا می‌گذارم برای خیال تو.  
از پا بیافتم برای منزل تو و سر در منزل تو.  
روی مژگان چشم‌هایم بنشین و برای من آواز بخوان.  
تا بینایی‌ام را برای نغمه‌های قشنگ تو بدهم.  
اسم تو عشق هست و سرود عاشقی را می‌خوانی.  
پرواز می‌کنم برای آواز زلالی که می‌خوانی.

## ۳۸ ♦ مجموعه اشعار تبری

آشنایی با چند کلمه در غزل عشق

- مِجْمِبِه = پا می گذارم.

- تَش = آتش.

- کِلین = خاکستر.

- خووش = زیبا.

- سیر = منزل.

- مِجیک = مزگان چشم.

- خوندیش = خواندن.

## قَصَّه

سِرِه پيش  
نالِ کِنَار  
پي پر هِدَارِ بَدَار  
اِسْتَانِه اِز دَارِ خَاشِکِ هَائِيْتِ جُور  
وَرِه وَا لَکِنْدِيْنِه، وُلْگِ وَا رِي  
خَانْدِيْلِه  
اَسْرِي بَار  
دَل سِيْرُوشِ کَانْدِيْه بُوْرِ خَانِه دِيْلِه  
لِيْنِگِ گُوْنِه نَا  
خَانِه رِه خُوْنْدِشِ دَرِيَا دِيْبِيْتِه  
هِنِيْشِيْنِ هِه اِي وَر  
اَتَا اَتَا کِلْمِه گَنْدَمِ جُور  
بُوُوْشِيْنِ بِلْبِلِ گِپِ  
دِيْبِيْچِيْنِ تَا اَسْمُوْنِ  
نُو نُو اَجِشِ سَرِ هِدَائِيْه جَانِ مَارِ:

## ۲۰ ♦ مجموعه اشعار تبری

ویشِهی تِلکا اِننا بَمیرِ  
بهار چَلچَلّا اِننا بَمیرِ  
کامین را بوردا اِننا بَمیرِ  
بمو هَسکا اِننا بَمیرِ

تبرستان  
www.tabarestan.info

### ترجمه‌ی شعر قصه

حیاط منزل  
کنار ایوان  
پدر، تلو تلو خوران  
مثل درخت آزادی که خشکیده است، ایستاده.  
باد، او را مانند برگ به بازی گرفته است  
داخل اتاق  
اشکباران است  
دل، اصرار می‌کند که برود داخل اتاق  
اما پا، نای راه رفتن ندارد  
اتاق را صدای دریا فرا گرفته است  
کلمه‌ها، یکی یکی

کنارِ هم می نشینند

مانند گندم

شبیهِ سخن بلبل می شوند

تا دل آسمان می پیچند

مویه تازه‌ای را مادر عزیز، آغاز کرده است:

تبرستان

www.tabarestan.info

درخت پُر میوه‌ی تلکا در جنگل، مادر بمیرد

پرستوی فصلِ بهار، مادر بمیرد

کدامین راه را برای زندگی انتخاب کرده‌ای، مادر بمیرد

پس از سال‌ها، استخوانت را آورده‌اند، مادر بمیرد.



آشنایی با چند کلمه در شعر قصه

- قصه = قصه، افسانه.

- هِدَارِ بَدَار = تلو تلو خوران، توان ایستادن نداشتن.

- اِسَاثَه = ایستاده.

- لَکِنْدِنَه = تکان می‌دهد. به بازی گرفتن.

- خَانِدِلَه = داخلِ اتاق.

- لِنِیَنگ = پا.

- نَوَاجِش = موری، مویه.

- هِسْکَا = استخوان.

## کوثر ته

(تقدیم به جاویدالآثرهای جنک ایران و عراق، که وطن، دیدارشان را به قیامت سپرده است)

تبرستان  
www.tabarestan.info

کوثر ته بی صدا بهیه ته کویی  
تنی، گل بهیه وا بهیه ته کویی  
بمونه می بهار و بورده بازم  
چش سو هم فنا بهیه ته کویی  
سیره ناز دانه لمپاوم ندی ته؟  
ته داغ و بی بوا بهیه ته کویی  
ننای آسری ام، دریای واری  
ونه دیم جه رها بهیه ته کویی  
پچوک شبل، اسا هسته گت دار  
سیومی، اسبه تا بهیه ته کویی  
قسیم خار دی مه راه، راه خدائه  
سیره ته چش برا بهیه ته کویی  
ته دل ته دست کف دهیه، ندیی؟  
ام درد دوا بهیه ته کویی

دِترِ نِی نِی بیه، نِی نِی بیارده  
نِی نِی هم تِه بِخا بَهِیَه تِه کویِی  
باهورِن قَصَه رِه، پیر و جِوون تِه  
تِه قَصَه رَسَم و راه بَهِیَه تِه کویِی  
تِه و سِتم نَرم وارِش، شیر سِرونه  
میا دِل جِه جِدا بَهِیَه تِه کویِی  
دیگه چِش سو نِدارنه راره هارِشِه  
اُم غُمِرم کِتا بَهِیَه تِه کویِی

## ۲۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

### ترجمه شعر کوتری ته

کبوتر خوش آواز، دیگر نمی خواند، تو کجایی.  
غنچه، باز شد و گل شد، تو کجایی.  
بهار، پشت سر هم، آمد و رفت.  
نور و بینایی چشم، رفت و فنا شد تو کجایی.  
منزل، برای لمپا (چراغ روشنایی نفت سوز) ناز می داد، ندیدی؟  
از داغ دوری تو پدر را از دست داده، تو کجایی.  
اشک چشمان مادر، مانند دریا.  
از صورتش جاری و رها شده تو کجایی.  
نهال کوچک درخت، حالا دیگر به درخت بزرگی تبدیل شده.  
موی سیاه، از شدت سفیدی مانند نخ سفید شده تو کجایی.  
قسم می خوردی راهی که می روم راه خداست.  
منزل چشم به راه تو شده، تو کجایی.  
دلت را که در کف دستت بود ندیده بودی؟  
دوای درد ما شده، تو کجایی.  
دختر ما که زمان رفتنت، نوزاد کوچکی بود، حالا نوزاد آورده.  
نوزاد کوچک او هم خواهان تو شده، تو کجایی.  
تمام پیر و جوان، داستان تو را تعریف می کنند.  
داستان تو، رسم و راه زندگی همه شده، تو کجایی.

نم‌نم باران هم برای تو شعر می‌سراید.  
باران از دل ابر، جدا شده است، تو کجایی.  
دیگر چشمان ما روشنایی ندارند تا چشم به راه تو باشند.  
از عمر ما هم دیگر چیزی باقی نمانده، تو کجایی.

تبرستان  
www.tabarestan.info



#### آشنایی با چند کلمه در شعر کوتاه

- کویتره = کبوتر وحشی که معمولاً در جنگل زندگی می‌کند و آواز غم‌انگیزی هم می‌خواند.
- پچوکِ شِل = نهال کوچک.
- گتِ دار = درخت بلند.
- ندیبی = ندیده بودی.
- نی نی = نوزاد تازه به دنیا آمده.
- دِتر = دختر.
- پنخا = خواهان.
- تِه وسِته = برای تو.
- شیر = شعر.
- کِتا = کوتاه.

## گتِ چپون

گتِ چپون، اسا پیر بیّه چتی  
شیلِ لینگِ دَسْتِ اسیرِ بیّه چتی  
کوه و تپه و چکِلِ وسِته برار  
آتا شاپِ را و آجیرِ بیّه چتی  
کله ونگِ سرِ دیگه گومِ بیّه  
ویشه‌ی زوونِ خامیرِ بیّه چتی  
گلی گرمِ صدا دشتِ میون  
خالِ هاکنِ واکویرِ بیّه چتی  
دستِ ولینگِ قادِ کاجه بوردهِ اسا  
حُسنیِ شیلِ مِجِ شیرِ بیّه چتی  
گتِ چله‌ی میون و دوشِ قاد  
ویشه شه و لگِ فقیرِ بیّه چتی  
گتِ چپونِ کاجه و درونِ کش  
لینگِ بی خوندی جه سیرِ بیّه چتی  
آرمونِ آرمونِ تِلِمِ با وِنه دو  
غاصه‌ی سِکِ و صَغیرِ بیّه چتی

گوشِ دِیگِه نَبیچِنِه ایچِدِرِ زوز  
کاجِه بورده، نِمو، دیرِ بَیّه چتی  
جِلِ سِفَرِه ی میون، فطیرِ نون  
بی خارشِ ماست و پنیرِ بَیّه چتی  
پوستِ کِلَا ره دی دَپیتِه کَتِ تَن  
دلِ زَنَمِ وِستِه تیرِ بَیّه چتی  
مَلِه بی زَنگَالِه ی گاسِینِ وِیز  
قُورِ دینایِ حَقیرِ بَیّه چتی  
جوونی قَصّه بیه، تومِ نَهیّه  
آخِرِ قَصّه فطیرِ بَیّه چتی

ترجمه‌ی غزلِ گتِ چپون

چوپان بزرگ، چقدر زود، پیر و از کار افتاده شد.  
چطور اسیر پاهای ناتوان و از کار افتاده‌ی خودش شد.  
کسی که برای کوه و تپه و صخره‌های سخت، مثل برادر بود.  
محتاج آن شده تا یک قدم گام بردارد و راه برود.  
طنین فریاد او در کوه و جنگل گم شده، دیگر به گوش نمی‌رسد.  
زبان گویای جنگل، دیگر خاموش شده است.  
آن صدای گرم و دلنواز، که در دل دشت می‌پیچید.  
مثل باد جاری در دشت کویر، با شتاب رفت و به گوش نمی‌آید.  
آن همه قدرت دست‌ها و پاها، حالا به کجا رفته‌اند.  
شبهه افسانه‌ی شیر پیر و از کار افتاده‌ی جنگل شدند.  
در عمق سرمای زمستان، آن همه قدرتی که در بازوانش مشاهده می‌شد.  
حالا شبهه جنگلی است که فقیر برگ خودش شده.  
چوپان بزرگ کجا و نشستن روی ایوان منزل کجا.  
حالا از دست دردِ پاهای وامانده‌اش چگونه سیر شده.  
به دل ماندن آرزو برای رفتن به کنار منبعی که با آن دوغ درست می‌کرد.  
حالا غم و اندوهی شد برای آدم‌های گرسنه و یتیم.  
صدای زوزه‌ی ایجدر، (سگ گله)، دیگر در گوشش نمی‌پیچد.

## کِنْدَاک ♦ ۲۹

کجا رفته، نیامده. چقدر دیر شده تا به کنارش بیاید.  
نان فطیر میان سفره‌ی پارچه‌ای، که همراه او و خانواده‌اش بود.  
بدون ماست و پنیر شده که خورشت همیشگی‌اش بوده.  
کلاهِش که از پوست گوسفند درست کرده بود روی دیوار اتاق، دوده  
گرفت.  
حال و روزش تیری شد بر روی زخم دل او.  
روستا، بدون صدای زنگ‌های گردن بزها و گوسفندها.  
شبیهِ قبری شده برای دنیای کوچک و حقیر.  
جوانی، مانند قصه‌ای بود که به آخرش رسید.  
آخر قصه هم مانند نان فطیری شد که چگونه به زودی سرد می‌شود و  
از خوردن می‌افتد.

## ۵۰ ♦ مجموعه اشعار تبری

آشنایی با چند کلمه در غزلِ گتِ چپون

- گتِ چپون = چوپان بزرگ. (کنایه از چوپانی است که دارای گوسفندانی زیاد و تجارب ارزشمندی است.)

- شیلِ لینگ = پاهای ناتوان و از کار افتاده.

- آتا شاپ = یک قدم.

- کله ونگ = فریاد بلند چوپان‌ها در دشت و جنگل که عاملی برای حفاظت از گله‌ی آنهاست.

- شیلِ مچ شیر = شیر پیر و از کار افتاده.

- گتِ چله = یکی از ماه‌های مازندرانی در زمستان که بسیار سرد است.

- درون = سکوی خانه‌ی روستایی.

- سیک و صغیر = یتیم و بی‌پناه.

- ایجدر = نام سگ گله که چوپانان روی آن می‌گذارند.

- جلِ سیفره = سفره‌ی پارچه‌ای.

- پوستِ کِلا = کلاه پوستی و پر از پشم که چوپانان با پوست گوسفند برای خود درست می‌کنند تا از سرمای زمستان در امان باشند.

- زنگاله = زنگی که بر گردن گوسفندان می‌گذارند تا با صدای آنها در حین حرکت، مسیرشان مشخص باشد.

- قور = قبر، گورستان.

- فطیر = نانی که با خمیر نرسیده درست می‌کنند. نانی که تا گرم است باید خورده شود. و گرنه باید دور ریخته شود.

## مه امام

مه امام، من ته بلاره كه انی؟  
صوایی ته بی قراره كه انی؟  
عاشقی ره تش بزونه روزگار  
درویی پر بر و باره كه انی  
گپ جاره بهیته سنگ و تریک  
این چه رسم روزگاره كه انی  
هر کاجه چش وونه وا، رسم خیدا  
آرمون، آرمون بی شماره كه انی  
بزنه نوج اگه آتا دل خاش  
نوج وم تیر رگ و باره كه انی  
سفره ی راست و صداقت ره بدی؟  
راستی راستی بی هداره كه انی  
حرف دشمنی وونه عنبر بو  
عاشقی زرد نزاره كه انی  
تلاوتگ یدارنه نا تا ته نه ای  
ونه چش، تیره و تاره، كه انی

۵۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

رسم و راه عاشیقی پاره جیمه

آتا شیش تک جه دیاره که انی

مه امام ، من ته بلاره که انی

آمه دنیا بی بهاره که انی

گوش هاده ونگ گل و چو و چکیل

ونگ و وای انتظاره که انی

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## ترجمه‌ی شعر مه امام

امام زمان من، فدایت شوم، کی می‌آیی؟  
سپیده دم ببقرار توست، کی می‌آیی؟  
عشق و محبت را روزگار به آتش کشانده است.  
دو رویی و ریا، پر بار و فراوان است، کی می‌آیی.  
جای حرف و سخن گفتن را سنگ و کلوخ گرفته است.  
این چه رسم روزگار است، کی می‌آیی.  
هر کجا که چشم می‌تواند ببیند، برای رسم و راه خدا  
آرزوهای بی‌شماری به گوش می‌رسد، کی می‌آیی.  
هر کجا یک دل خوش، جوانه بزند  
آن جوانه، با گلوله به رگبار بسته می‌شود. کی می‌آیی؟  
سفره‌ی راست و صداقت را دیدی؟  
به راستی که دیار معلومی ندارد، کی می‌آیی  
حرف و سخنی که بوی دشمنی دارد، بوی خوش عنبر می‌گیرد.  
عشق و محبت و یکرنگی، زرد و پژمرده است، کی می‌آیی.  
تازمانی که تو نیایی سپیده دم، تاب و توانی ندارد.  
چشم‌های سپیده‌دم، به خوبی نمی‌بیند، کی می‌آیی.  
راه رسم عاشقی و محبت، مثل جامه‌ای پاره پاره شده.  
روی نوک چوب نازک و بلندی، به چشم می‌آید، کی می‌آیی.

## ۵۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

امام من، من فدایت شوم، کی می آیی.  
دنیای ما بدون بهار است، کی می آیی.  
به فریادهای گل و چوب و کوه‌های سنگی با دقت گوش بده.  
متوجه می‌شوید که فریاد انتظار است، کی می آیی؟

تبرستان

www.tabarestan.info



آشنایی با چند کلمه از غزل مه امام

- بلارِه = فدایت شوم.
- سنگ و تریک = سنگ و کلوخ.
- آرمون = آرزو، نوعی افسوس خوردن و آرزوی دوباره داشتن.
- نزار = پژمرده و از کار افتاده.
- تلی = خار.
- شیش = چوب نازک و بلند.

## جانِ مِیا

دِل تِه چِه تیکِ تیکوئِه جانِ مِیا  
تِه چِشِ اَسری کوئِه جانِ مِیا  
دردِه شِه دِل میون، اَنده نولین  
دِل مَگِه اَلَفِ کوئِه جانِ مِیا  
ناهورِ اِزدارِ سَزِ هَسْتِه عاشقی  
وِشِه یِ خاشکِ چوئِه جانِ مِیا  
کُو اَسْمونِ وِمِ هَسْنی نَخونِ  
غوزه یِ دِل کُوئِه، جانِ مِیا  
کُنِه دِنیایِ خَوَرِ رِه تِه نَهیرِ  
اِسبِه می سیو روئِه جانِ مِیا  
صِوایی اَفْتابِ سو وِمِ سِرونِه  
عاشقی اَرزوئِه جانِ مِیا  
را رِه گومِ ها کِرْدِه بو بَهارِ ما؟  
یَخِ ماہِ کورِ سوئِه جانِ مِیا  
تِه چِشِ اَسری کوئِه جانِ مِیا  
سُزِه بی رنگِ و بوئِه جانِ مِیا  
چِشَه وَا کاندِه صِوی خِیالِ وِ  
دِر مِرو خندِه روئِه جانِ مِیا

ترجمه‌ی غزل جانِ میا

دل چرا اینقدر پاره پاره است، ابر جان. (ابر عزیز).  
اشک چشم‌های تو کجا هستند، ابر جان.  
دردهایت را اینقدر در دل انبار نکن.  
دل مگر به اندازه‌ی کوه بلند، قوی و صخره‌ای است، ابر جان.  
نگو که عاشقی مثل درخت آزاد، سرسبز و خرم است.  
در حالی که مثل چوب خشک جنگل است، ابر جان.  
برای آسمان کبود اینقدر افسانه تعریف نکن.  
دل غنچه، کبود و غمگین است، جان ابر.  
تو دیگر خبر از دنیای کهنه نگیر.  
این سفیدموی به ظاهر آرام، سیاه‌دلی بیش نیست، ابر جان.  
صبح، برای روشنایی آفتاب آواز می‌خواند و می‌گوید.  
عاشقی آرزویی بیشتر نیست، ابر جان.  
فصل بهار مگر راه خودش را گم کرده است.  
ماه یخ‌زده همچنان، با کورسوی خودش خودنمایی می‌کند، ابر جان.  
اشک چشم‌های تو کجا هستند، ابر جان.  
سر سبزی، نه رنگی دارد و نه بویی، ابر جان.  
صبح، چشمانش را برای خیال خودش باز می‌کند.  
همراه با خنده‌ای که به ظاهر روی لب‌هایش نشسته است، ابر جان.

آشنایی با چند کلمه در شعر جانِ میا

- تیک تیکه = پاره پاره.

- آنده = اینقدر، تا این اندازه.

- نولین = انبار کردن چیزی در مکانی، بیشتر از ظرفیتی که دارد.

- آلف کوه = کوه سنگی و محکم و بزرگ.

- ازدار = درخت آزاد.

- کئو = کبود. کبودی که حاصل درد و رنج است.

- کُنه = کهنه.

- اسبِه = سفید.

- سیو = سیاه.

- درِ مِرو- به ظاهر. الکی.

ننا

شیه نِنایِ دیمِ دُر، چِروکِ پِره  
چِشِ کِنارِ اَسریِ پِروکِ پِروکِ پِره  
سَرِ اِسبِه می ناهو وَرَفِ کالو  
دستِ پینه وَنگِ دِنه داز وِبلو  
گَنَدِم وِ بِنِجِ دِرو ره یادِ اِنه؟  
گُرسِ جِه کاردیِ پِلو ره یادِ اِنه؟  
تِه اِگِه هارشی مِره جوونِمه  
گَتِ دَره، زِلالِ اوِیِ رَوونِمه  
یادِ اِنه هی گوتِمه مِه مارِ اِنه  
سَنگِ سی جِه گَتِ مِرسِ دارِ اِنه  
شو تِه هُسنی جِه مِه دلِ زنده بیه  
خِدا ره نَدی وِنه بنده بیه  
خَرَمِنِ گَنَدِمِ وِ بِنِجِ، به اِنِ صدا  
حاصِلِ بارِ کِنِ بومِ شیه نِنَا  
تِه چِشِ اَسریِ بُوَرِ دِریو بُوو  
مِه چِشِ اَسریِ میایِ او بُوو

تِه خَوْر ره پَرَسِنه، دَشْتِ نِفَار  
تِه موری وِسْتِه هَمِش زَنده زِنَار  
چِيندِکای چَلچَلَا زَنده صدا  
گونه بورده دیر ها کرده مه نِنَا  
هی گونه برو نِنَا خارده نیار  
اون خَوْر ورنه دل و گارده نیار  
کالی اون گادِر دَری هسته کالی  
بی نِنَا هسته همون تلی جاری  
نِنای بَتِج بَتِج کوئه اِسا  
تیس تِسا په لینگِ رَج کوئه اِسا  
عَمِرِ مه نِنَا دَرِه تَموم وونه  
خال ها کُن دُوا دَرِه تَموم وونه  
مِن نوینم روزگارِ بی نِنَا  
پیر ها کردی مه بهشتِ اَشِنَا

ترجمه‌ی مثنوی ننا

فدای صورت مادرم بشوم که پر از چین و چروک هست.  
کنار چشمانش، پر است از قطره‌های اشک.  
به موهای سفید سرش مو، نگو، بگو برف سفید زمستان.  
پینه‌های دستت فریاد می‌زنند و از داس و هوکای بزرگ می‌گویند.  
درو کردن گندم و شالی در شالیزار را به یاد داری؟  
با ارزن، برای ما غذا می‌پختی را به یاد داری؟  
تو اگر به من نگاه کنی من جوان باقی می‌مانم.  
مثل آب زلال و جاری رودخانه‌ی بزرگ، در حرکت هستم.  
یادت می‌آید دائم می‌گفتم که مادرم می‌آید؟  
گویی که از جنگل سنگ‌سی، درخت بزرگ راش می‌آید؟  
شب‌ها با افسانه‌هایی که تعریف می‌کردی، دلم زنده می‌شد.  
در حالی که خدا را نمی‌دید، به او اظهار بندگی می‌کرد.  
خرمن گندمزار و شالیزار به صدا در بیایند و بگویند.  
حاصل تلاش شبانه‌روزی شما، پشت‌بام (انبار) چه کسانی می‌رفت.  
اشک چشم‌های تو بروند و به دریا تبدیل شوند.  
اشک چشم‌های من مثل قطره‌های باران بشوند که از دل ابر، برمی‌خیزند.  
(نفار)، کومه‌ی چوبی دشت، احوال تو را می‌پرسد.  
برای موری زیبای تو، همیشه گریه و زاری می‌کند.

جوجه‌ی پرستو، در لانه‌ی خود، دائم صدا می‌زند.  
می‌گوید مادرم خیلی وقت هست که رفته و هنوز نیامده.  
پشت سر هم می‌گوید که مادر، من غذا نمی‌خواهم، بیا.  
آن خبری که دل و جگرم را می‌سوزاند، به گوش من نرسان.  
لانه‌ی ما آن زمان لانه‌ی امنی است که تو باشی. تبرستان  
بدون تو با خارزار هیچ تفاوتی ندارد.  
آن همه تلاش بی‌امان مادرم حالا چه شد.  
جای پاهای برهنه‌ی او حالا چه شدند.  
عمر مادرم دارد به آخر خودش نزدیک می‌شود.  
تو خیال کن که داروی دردهای ما دارد تمام می‌شود.  
الهی نینم روزگار بی‌مادر را  
تو، بهشت نام‌آشنای مرا به پیری رساندی.

## ۶۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

آشنایی با چند کلمه در مثنوی ننا

- نِنا = مادر

- آسری = اشک چشم.

- ورف کالو = به سفیدی برف.

- داز وبلو = داس و هوکای مخصوص کار در زمین کشاورزی.

- گرس = ارزن. (نوعی غلات که در گذشته به دلیل فقر و نداشتن برنج، پس از

کویدن در آسیاب ساده، مثل برنج می پختند و می خوردند.)

- گت دزه = رودخانه‌ی بزرگ.

- سنگ سی = نام منطقه‌ای جنگلی که دارای درختان متنوعی است.

- میرص = درخت تنومند راش.

- میا = ابر.

- نفار = نوعی کومه‌ی چوبی که برای شب پایی درست می کردند.

- چیندیکا = جوجه.

- خارده = غذایی که پرندگان برای جوجه های خود به لانه می آورند.

- کالی = لانه.

- تلی جاری = خارزار.

- بیتج بیتج = تلاش بی امان، دویدن بی امان.

- خال هاکن = خیال کن.

زنار. (زینار) = ضجه و ناله. بیقراری شدید.

## آشنا

وارشِ بَالِهٖ اِشایی، پَر کَشی  
روبیهِ سَمْتِ صَوایی، پَر کَشی  
کوه و دریایِ نِشونِ بی، راهِ دهی  
شِه سَر و دَسِرِه هِدایی، پَر کَشی  
سَر کَشی مَاهِ هِدَاررِه دِلِ جِم  
تاریکِ شوره سو دایی، پَر کَشی  
وقتی دَرشی، دارِ دلِ یارده مِقوم  
وَنگِ اِیمو وَنگِ سَوایی، پَر کَشی  
ناهو تی رازَه ته شِه، راهِ دَکِتی  
سازِ نو داشته جِدایی پَر کَشی  
دِلِ جِم فقط خِدا داشته خَوِر  
شِه قِیامت رِه اِشایی، پَر کَشی  
دم به دم عاشقی رِه سَر و رینه  
یاد اِیموئه چِلچَلایی، پَر کَشی  
تِرِه زار زار اِشانه مار وِبو  
په‌ای سَررِه چِه نِشایی، پَر کَشی

## ۶۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

کو ترِ دِلِ بیه پر، داغِ تِه رو  
دَلِه شِه نِشونِ ندایی، پر کشی  
ناهو تی چن دِ سَوکِ بی ایمویی  
گو تی گومِ ها کَر دِه راهی، پر کشی  
شِه دِلِ گَپِه باهو تی بی صِدا  
چن تا تیکِه هِسْتِکایی پر کشی  
تَش زوئِه شو، صِویِ اِفْتابِ دل  
دِلِ دِر یاره او دایی، پر کشی  
بیه تِه وِر دِ زوونِ بالا بِلن  
عَطِرِ فُنْداقِ نِنایی، پر کشی  
شِعِرِ نوره اسمِ هدایی آشنا  
لاله جارِ آشنایی، پر کشی

## ترجمه شعر آشنا

بال باران را نگاه می کردی، پر می کشیدی  
رو به دیار آسمان داشتی پر می کشیدی  
نشانه‌ی کوه و دریا بودی و به راهت ادامه می دادی  
سر و دست‌های خودت را داده بودی، پر می کشیدی  
با دل خودت تا دیار مهتاب سر می کشیدی  
به شب تاریک، روشنایی می دادی، پر می کشیدی  
وقتی می رفتی، دل درخت هم فریاد می زد  
فریاد می آمد که تو برگ جدا از شاخه‌ای، پر می کشیدی  
اسرار را نگفتی، راه افتادی  
جدایی، آهنگ تازه‌ای داشت، پر می کشیدی  
از دل تو فقط خدا باخبر بود  
به قیامت خودت نگاه می کردی، پر می کشیدی  
لحظه به لحظه، عشق و پاکی را سر می بریدند  
به یادت می آمد که پرستوی مهاجری، پر می کشیدی  
پدرو مادرت، با دل شکسته، نگاهت می کردند  
چرا به پشت سرت نگاه نکردی، پر می کشیدی  
دل کبوتر پر بوده از داغ چهره‌ی زیبای تو  
دل خودت را به نمایش نگذاشتی، پر می کشیدی

## ۶۶ ♦ مجموعه اشعار تبری

نگفتی وقتی می آمدی چقدر سبک بودی و هیچ وزنی نداشتی  
می گفתי راهت را گم کرده ای، پر می کشیدی  
راز دل خودت را بدون سر و صدا گفته ای  
چند تکه استخوان، بیشتر نیستی، پر می کشیدی  
شب، به دل آفتاب صبح آتش می زد  
تو به دل دریا هم، آب می دادی، پر می کشیدی  
ورد زبان توای با لا بلند، این بوده  
بوی عطر قنذاقه ای هستی که مادرت تو را در آن می پیچید، پر می کشیدی  
به شعر نو، اسم تازه ای داده ای، آشنا  
لاله زار آشنایی، پر می کشیدی



آشنایی با چند کلمه در شعر آشنا

- اِشایی = نگاه می کردی.

- هِداری = دیار.

- مِقوم = فریاد.

- اِشانه = نگاه می کردند.

- پِه ای سَر = پشت سر

- سَوک = سبک وزن

## کِنْدَاک

یادانه وقت و بیوقت، ایمویی صِدازویی  
دل زحمی ره ته با خار خارگپ، دوازویی  
روز چش وانهییه دشت دله بیچ بیچ  
نماشون، خستگی کمرره ته روشا زویی  
من شیمه طاقت نیاردی تش ور، لم هدابی  
په‌ای سر ایمویی و، مه دوش باله و ازویی  
سیوهی نداشتته شو، سوداشته با شونیشته گپ  
دِتادل ساده بینه، سادگی ره جلازویی  
گپ ورزا بیه و حال و هوای جونداکا  
نوازاله دوش گتی، هلیشت چو ره وا زویی  
شوپه گندم جار و تاصوی، ونگ و شپیل  
خی فرار کارده شیه، ته ذوق و لاله وا زویی  
خرمن دست آگه خالی ام بیبو چش زونه گپ  
این و اون دل وه ، خالی گمیل لفا زویی  
درویی روش کشیه، تش بزنه ریش ریشه ره  
شه دتاچش جه ونه، لوچه ره پشت پازویی

## ۶۸ ♦ مجموعه اشعار تبری

ایمویی نالِ بنِ سر، دلِ جهِ همیشِ داشتی خور  
تازه کنداکِ ته گشه حرفِ دلِ اِمازویی  
یادانه وقتِ و بیوقت، ایمویی صِدا زویی  
دلِ زحمی ره ته با خارخارِ گپِ دوا زویی



خَلِ وقته ته به یور و مِمنه اسیریر  
عاروسِ هزارزوما باوته ونه سِوا بویی  
خنده و شونیشْت و گپِ گپِ بزوئن دارنه حساب  
نون ونه آهو بوو، تازی جورفنا بویی  
دیردوویی همیش و وردِ غریبی ته زوون  
دلِ بوئیه استیلِ خون، همدمِ جه جدا بویی

## ترجمه شعر کنداک

یادت می آید، گاه و بی گاه می آمدی و صدایم می زدی؟  
دلی زخمی و رنج دیده را با حرف های قشنگ خودت دوا می زدی  
صبح، هنوز از راه نرسیده در دل دشت، تلاش بود و کار  
وقت غروب، کمر خستگی را با چوب بلندی نازک می شکستی  
وقتی که من می رفتم، تو طاقت نمی آوردی کنار آتش، نم بدهی و بخوابی  
پشت سر من می آمدی و به دست و بازوی خسته ام استراحت می دادی  
شب های تاریک، با شب نشینی و حرف های قشنگ ما سیاهی خود را از  
دست می داد  
دل های ما ساده بودند و تو سادگی ها را با محبت خودت تازه می کردی  
و جلا می دادی  
حرف، حرف گاو نر و قوی بود و حال و هوای گاو جوانی که باید به  
زودی ورزو می شد  
گاو آهن قدیمی را که تازه درست کرده بودیم روی دوش خودت  
می گذاشتی و ابزارش را هم آماده می کردی  
شب پایی گندمزار بود و تا صبح طنین فریاد و سوت بلندی که بازبان به  
صدا در می آوردیم  
گرازاها از ترس فرار می کردند و آسیبی به گندم ها نمی رساندند و تو از  
فرط خوشحالی تا صبح، نی می زدی

## ۷۰ ♦ مجموعه اشعار تبری

حتی اگر محصول خوبی نداشتیم و خرمن‌ها خالی از گندم بود، با  
چشم‌هایت حرف از امید می‌زدی  
برای دل دیگران که غمگین نباشند، با چوب بلند، گاه خشک را جابجا  
می‌کردی و به آنها امید می‌دادی  
دورویی و ریا حرکت می‌کردند تاریشه‌های من و تو را به آتش بکشند  
با دو تا چشم خودت، به لب و چانه آنها لگد می‌زدی  
می‌آمدی کنار سکوی منزل و از دل من خبر داشتی  
نان تازه‌ی آرد ذرت در آغوش تو بود و تو حرف دل ما را می‌زدی  
یادت می‌آید گاه بی‌گاه می‌آمدی و مرا صدا می‌زدی؟  
روی زخم دل من با حرف‌های قشنگ خودت دارو می‌زدی



زمان زیادی می‌گذرد که تو در دیار دیگری هستی و من دیار دیگر  
دنیا، این عروس هزار داماد گفته که باید از هم جدا باشیم  
خندیدن و شب‌نشینی و با هم بودن حساب و کتاب دارد  
نان باید مثل آهو باشد و تو مثل گرسنه‌ای که آنقدر به دنبالش بدوی تا  
گم و گور شوی  
از دیگران فاصله داشته باشی و زمزمه غریبی، همیشه نوک زبانت باشد.  
دل تو هم مثل دریای خون باشد و از همدم و همزبان خودت جدا  
باشی

## کِنْدَاک ♦ ۷۱

آشنایی با چند کلمه از شعر کنداک.

- کِنْدَاک = نانی که دردوران نداری و کمبود غذا با آرد ذرت درست می‌کردند و قبل از سرد شدن می‌خوردند.
- روشا = چوب نازک و بلندی که برای چیدن گردو از درخت و یا ماندن برخی حیوانات خانگی استفاده می‌شود.
- آلم = به صورت نیم‌خیز به جایی تکیه دادن و استراحت کردن.
- شونیشْت = شب‌نشینی.
- ورزا = گاو نری که با از بین بردن توان جنسی‌اش، او را برای شخم زدن زمین آماده می‌کردند.
- جوندِکا = گاو جوان نر و پرزوری که هنوز برای شخم زدن آماده نشده اندام جذابی هم دارد.
- اِزال = وسیله‌ی سستی شخم زدن زمین که با چند تکه چوب به صورت استادانه‌ای درست می‌شد و گاواهن به آن نصب می‌شد.
- خِلِشت چو = وسیله‌ای که با شاخه‌ی مقاوم و تازه‌ی درخت درست می‌شده پس از پیچاندن کامل به منظور نگهداری اِزال، آن را به گردن دو تا گاو می‌بستند.
- تازدن = در این فضای به کار گرفته شده به معنی پیچاندن.
- شوپِه = نگهبانی شبانه با هدف مراقبت از مزارع.
- شِپِل = سوت بلندی که با قرار دادن انگشت دست زیر زبان به صدا در می‌آید.
- خِی = خوک
- خالی کَمِل لِفَا زوئی = ضرب‌المثل معروفی به معنی کار بیهوده‌ای انجام دادن است. در اینجا به معنی امید دادن به اطرافیان به دلیل بدست نیاوردن محصول خوب و کافی به کار گرفته شده.
- اِسْتِیل = اسخر. کنایه از مرداب نیز می‌باشد.

بیکار

سال و ما زیاده و پنج روز و نه بینج گری  
عمر دره توم و ونه و بهیته ترک ، نون گری  
عمر دره توم و ونه و کامبه گمون بهیمه رها  
شه دیار غریبمه، خنده خیشالی جه جدا  
جوونی ره، چش سوره بهیته درس و کتاب  
گس ره ول کامبه اسا، حرف نائه حرف حساب  
سال و ما زیاده و عمر جوونی ده روزه  
پر سنه حاله مه کی، بلکوونه دل بسوزه؟  
آتا پشتیه آرزو ولگهی جور اسیروا  
مرم هاکنین صیدا، جان شیمه مار وبوا  
سال و ما زیاده و بینج گری پنج روزوئه  
جوونی بورده گمونم، عاشقی آرزوئه  
دل مه غلوال بهیته، هول و هراس تن وه قوا  
هر کاجه زمه کالون، در مه جلو نوونه وا  
دست مه قاددارنه و لینگم شیل و پل نهیته هنوز  
گت گتون، نوبت مه تش هایته دل نهیته هنوز؟

## ترجمه‌ی شعر بیکار

سال و ماه طولانی است، ولی فرصت آماده ساختن زمین شالیزار بیشتر از پنج روز نیست. (کنایه از ضرب‌المثل مازندرانی: سال و ماه زیاده، بینج گری پنج روزه)

عمر دارد به پایان خودش نزدیک می‌شود و دهنه‌ی چوبی آماده ساختن خمیر برای نان، در حال ترک خوردن است  
عمر دارد به آخر خودش نزدیک می‌شود. اما گمان می‌کنم به حال خودم رها شدم

در دیار خودم غریبه هستم و رنگ خنده و خوشحالی را نمی‌بینم  
جوانی مرا و نور چشمان مرا، خواندن درس و کتاب‌های درسی از من گرفت

حالا که برای کار، گردن خودم را کج می‌کنم، حرف حسابی که می‌شنوم جز نه چیز دیگری نیست

ماه و سال طولانی است، اما عمر جوانی، دو روزی بیشتر نیست  
آیا کسی هست که احوال مرا بپرسد؟ شاید دلش برای من بسوزد  
دنیایی از آرزو، مانند برگ‌های درخت، اسیر باد شدند  
قسم به جان پدر و مادرتان، مراهم صدا بزنید

ماه و سال طولانی است، ولی فرصت آماده ساختن زمین شالیزار بیشتر از پنج روز نیست

## ۷۲ ♦ مجموعه اشعار تبری

جوانی ام به آخرش رسید و گمان می‌کنم عاشق شدن و تشکیل  
خانواده، دیگر آرزویی بیش نیست  
دلم شبیه غریبیل شده و هول و هراس، کت تن من هست  
زنگ در هر مکانی را که می‌زنم، در به روی من باز نمی‌شود  
هنوز دست‌هایم توان دارند و پاهایم از کار افتاده و ناتوان نیستند  
ای بزرگان، آیا هنوز نوبت من، که دلم به آتش نشسته است، نشد



آشنایی با معنی چند کلمه از شعر بیکار.

- بینجِ کَری = زمان آماده ساختن زمین شالیزار و مراقبت از آن.
- بَلکو = شاید.
- نوَنِ کَری = وردنه‌ی چوبی و مدوری که برای آماده ساختن خمیر نان استفاده می‌شود.
- گِس = گردن.
- کالون = حلقه‌ی آهنین دروازه‌ی حیاط که برای مطلع ساختن صاحب منزل آن را به صدا در می‌آورند.
- قاد = قدرت. توانایی.
- شیل = ناتوان و از کار افتاده.
- ما تی تی = مهتاب. (معمولاً هنگام صحبت با کودکان از این کلمه استفاده می‌شود.)

## دوبیتی

### ماتی تی

بَوم ما تی تی و شو جه بسازم  
بَوم سنگ و تیلند او جه بسازم  
اگه دینا مِرِه وشنا بنامه  
کال گرس و سیو جو جه بسازم

### ترجمه مهتاب

ماه تا بان شب بشوم و با شب بسازم  
سنگ سخت بشوم و با آب گل آلوده بسازم  
اگر دنیا مرا گرسنه بنامد  
با ارزن خام و جوی سیاه شده، بسازم

عاشق

میره عاشق بخوندستی، تکِ دُر  
دونستی یا ندونستی، تکِ دُر  
پئیزِ ماهِ روئه مه دل و دیم  
شبه حرفِ سرِ بموندستی تکِ دُر

تبرستان  
www.tabarestan.info

ترجمه عاشق

مرا عاشق خوانده‌ای قربان دهانت  
دانسته یا ندانسته، قربان دهانت  
چهره ام مانند فصلِ پاییز است  
پای حرفِ خودت، ایستاده‌ای، قربان دهانت

### دیرا

بوشم کوه، بوم صحرا نونه؟

میای آسری اندا، نونه؟

قرار هسته بموندم تپه تا که؟

بورم دریا، بوم دریا نونه؟

### ترجمه دریا

کوه بشوم، دریا بشوم نمی شود؟

همراه بارانی که از ابر جدا می شود بشوم، نمی شود؟

قرار ما تا کی هست که قطره‌ای بیشتر نباشم؟

بروم دریا و دریا بشوم، نمی شود؟

### بهار

بهارِ لینگِ رَجِ وِم، دلِ بناه  
به سونِ کوه و سنگ و گلِ بناه  
بهارِ مه خاشکِ دله سرِ نَزوئه  
ونه رو وسته چو چلِ بناه

تبرستان  
www.tabarestan.info

### ترجمه بهار

برای جای پای بهار، دل من آه ناله سر می دهد.  
مانند کوه و سنگ و گل، آه و ناله سر می دهد.  
بهار، به دل خشکیده‌ی من که سری نزد.  
برای دیدن چهره‌ی بهار، چوب خشک و تر، آه ناله سر می دهند.

### تا نه‌ای ته

مه دِل آروم نُوونه تا نه‌ای ته  
کادورت توم نُوونه، تا نه‌ای ته  
نُوونه بی وِتوشه توم، زمستون  
سیوهی گوم نُوونه، تا نه‌ای ته

### ترجمه تا نه‌ای ته

دل من آرام نمی‌گیرد تا تو نیایی.  
کدورت به پایان نمی‌رسد تا تو نیایی.  
بدون آمدن بنفشه، زمستان به پایان نمی‌رسد.  
سیاهی، به پایان نمی‌رسد تا تو نیایی.

## ۸۰ ♦ مجموعه اشعار تبری

آشنایی با چند کلمه در دوبیتی

- تیلند او = آب گل آلود.

- وِشنا = گرسنه.

- تِک = دهان.

- تِپه = قطره.

- لینگِ رَج = جای پا.

- کادورِت = کدورت، غم و اندوه.

- توم = تمام، به آخر رسیدن.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)